رقابت های استراتژیک در سیاست جهانی؛

موقعیت، مکان، و فرایند تشدید نزاع

نویسندگان:

مایکل پی. کلارسی، کارن راسلر، ویلیام آر. تامپسون

معرفی و نقد: دکتر عبدا... قنبرلو*

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۱۱/۱
تاریخ تأیید: ۱۳۸۷/۱۲/۲۵

Michael p. colaresi, Karen Rasler, and William R. Thompson, Strategic Rivalries in World Politics: Position, Space and Conflict EsCalation (Cambridge: Cambridge University Press, 2007)

مقدمه

کتاب فوق‌الذکر در پی تبیین تأثیر متغیرهای دخیل در ظهور، اوج گیری، و فرونشانی نزاع های بین المللی است. اگرچه قانون مشخصی را نمی توان در مورد علل نزاع میان دولت ها بیان کرد، اما هیچ نزاعی را نیز نمی توان تصادفی محض دانست. بسته به شرایط خاص هر نزاع، ممکن است نقش برخی متغیرها پررنگ و تعیین کننده باشد. با این وجود، می توان دسته بندی هایی کلی از ماهیت و شرایط وقوع نزاع میان دولت ها را ارائه داد. نزاع ها ممکن است از اختلافات اولیه آغاز شده، شکل بحرانی به خود بگیرند و در نهایت به جنگ منتهی شوند. نزاع ها در خلأ اتفاق نمی افتند بلکه در چارچوب رقابت های استراتژیک بین دولت های مستعد ظهور می کنند. کتاب حاضر با بررسی ۱۷۳ رقابت استراتژیک در طول قرون ۱۹ و ۲۰ (سال های ۱۹۹۹ - ۱۸۱۶) تلاش کرده شرایط ظهور تشدید و بازداشته شدن نزاع بین دولت ها را از درون رقابت های استراتژیک بین دولتی، شناسایی کند. نویسندگان کتاب، رقابت های استراتژیک را در دو مقوله کلی مورد بررسی قرار می دهند: رقابت هایی که در چارچوب اختلافات سرزمینی شکل می گیرند و رقابت هایی که در چارچوب کشاکش های بر سر موقعیت و نفوذ شکل می گیرند. آنها همچنین به بررسی متغیرهایی پرداخته اند که در تئوری های صلح دموکراتیک و توسعه اقتصادی و وابستگی متقابل اقتصادی به عنوان محدودکننده یا فرونشاننده نزاع تلقی می شوند. البته لازم به توضیح است که رویکرد کتاب متمایل به فرونشانی نزاع ها پس از شکل بحرانی و جنگی گرفتن نیست؛ بلکه هدف مهم تر، فهم این نکته است که در چه شرایطی رقابت های استراتژیک از تبدیل شدن به نزاع های حاد و جنگی باز داشته می شوند.

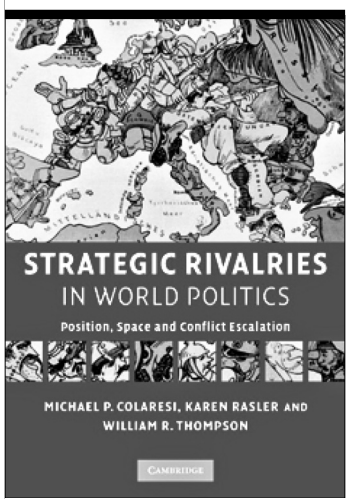

نکات اساسی کتاب

اکثر جنگ هایی که میان دولت ها رخ داده است سابقه ای از نزاع ها را دارند که ممکن است به تدریج یا به سرعت شکل خصمانه به خود بگیرند. به تعبیر دیگر اکثر جنگ ها ریشه در روابطی دارند که شکل رقابت استراتژیک به خود گرفته است. در رقابت های استراتژیک تصمیم گیران دولت ها، به دولت های طرف مقابل به صورت رقبا یا دشمنانی می نگرند که در حال اعمال برخی تهدیدات نظامی بالقوه یا بالفعل هستند. البته ممکن است رقابت وجود داشته باشد بدون اینکه یک تهدید نظامی فوری مطرح باشد. فرانسه و آلمان پس از دهه ۱۹۵۰ رقابت داشته اند که عمدتاً بر سر رهبری اتحادیه اروپا بوده است، اما به همدیگر به صورت

*دکترای روابط بین الملل و عضو هیئت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

تهدیداتی علیه امنیت ملی خود نمی نگرند. به عبارت دیگر این گونه رقابت ها به شکل Competition بوده است. رقابت به مفهوم Rivalry دربردارنده ترکیبی از رقابت به مفهوم Competition بعلاوه تصور تهدید از سوی دشمن است. بحث این کتاب نیز در مورد رقابت، به مفهوم Rivalry است. رقابت ایالات متحده و اتحاد شوروی در طول جنگ سرد نمونه برجسته ای از این گونه رقابت ها در سیاست جهانی اخیر می باشد. از منظر امریکا، جنگ سرد زمانی به پایان رسید که شوروی دیگر به صورت دشمن تهدید کننده امریکا تصور نمی شد.

اشاره به دو دولت به عنوان رقبای استراتژیک یک چیز است و تبیین جریان روابط رقابتی آنها چیز دیگر. برای فهم رقابت های استراتژیک باید به چهار بُعد آن توجه داشته باشیم:

رقابت های استراتژیک عمدتاً بر سر اهداف ناهمساز حل و فصل نشده جریان دارند. دو طرف چیزهایی را می خواهند که دیگری آنها را نفی می کند و در عین حال راهی برای مصالحه نیافته اند؛

در درون هر رابطه رقابتی، مجموعه ای از اقدامات رقابتی انباشته شده و به جریانی از نزاع شکل می دهند. به عبارت دیگر، اقدامات رقابتی دولت ها حوادث مجزایی نیستند بلکه در قالب یک نزاع به همدیگر پیوند می خورند؛

حوادثی که به جریان نزاع شکل داده اند به صورت پلکانی به تشدید روابط منازعه آمیز منجر می شوند. به تدریج بدبینی و بی اعتمادی دشمنان به یکدیگر شکل جدی تر و حادتری به خود می گیرد؛

البته فرایند رقابت منازعه آمیز طبق شرایط خاص هر مورد ممکن است متفاوت باشد. نزاع ها ممکن است با دوره هایی از همکاری همراه باشند و این همکاری ها ممکن است بر کم و کیف جریان نزاع تأثیر بگذارند.

نویسندگان کتاب برای فهم بهتر مسئله به چهار مورد متنوع از نزاع های بین المللی اشاره کرده اند. مورد اول منازعه پرو - اکوادور در سال ۱۹۹۵ بر سر رود سنپا (Cenepa) است که دو کشور وارد جنگ شدند. البته قبلاً نیز جنگ هایی بین دو کشور در گرفته بود که صرفاً به خاطر اختلافات مرزی نبود. مذاکرات صلح بین دو طرف طی سال های ۱۹۹۹ - ۱۹۹۵ جریان داشت که در فرونشانی نزاع موفقیت آمیز بوده است. مورد دوم منازعه یونان - ترکیه است که با وجود عضویت هر دو در پیمان ناتو بارها به سمت جنگ پیش رفته اند و مجدداً به سمت حل و فصل اختلافات بازگشته اند. مورد سوم منازعه هند و پاکستان است که از زمان استقلال شان چهار بار وارد جنگ شده اند و در چند موقعیت به جنگ نزدیک شده اند. و مورد چهارم منازعه کره شمالی - کره جنوبی است که نزاع شان در آغاز دوره جنگ سرد و با دخالت ابرقدرت ها آغاز شد و اکنون که جنگ سردی نیز وجود ندارد بدبینی ها و اختلافات همچنان ادامه دارد. آنها وحدت دو کره را مطلوب می دانند اما مشکل این است که هر یک می خواهند خود را به عنوان دولت مشروع کره واحد، معرفی کنند.

چهار نزاع فوق الذکر اشکال متفاوتی دارند اما می توان چند وجه مشترک را از آنها استخراج کرد: اول اینکه در کلیه موارد، طرف های رقیب به صورت مکرر وارد جنگ عملی شده یا به جنگ نزدیک شده اند. دولت ها به رقبایشان به مثابه دشمن استقلال شان نگریسته و وارد نزاع شده اند. دوم اینکه با گذشت زمان، مسایل جدیدتری بر روابط شان آسیب وارد کرده و روند حل و فصل اختلافات را مشکل تر کرده است. البته این در مورد همه به یک نسبت، صادق نیست. مورد پرو - اکوادور را می توان واضح ترین استثنا تلقی کرد که در حل و فصل اختلافات طولانی شان موفق تر عمل کرده اند. سوم اینکه سیر حوادث با تشدید بدبینی و بی اعتمادی سران دولت ها همراه بوده است. آنها با این تصور که طرف مقابل حسن نیت ندارد بعضاً به تشدید اقدامات خصمانه تمایل پیدا کرده اند. و چهارم اینکه جنگ مستمر وجود نداشته است. دو طرف در مقاطعی به سمت آتش بس، مذاکرات صلح و عادی سازی روابط حرکت کرده اند، اما با تشدید مجدد تنش ها زمینه های جنگ فراهم شده است.

چنان که در مقدمه اشاره شد تمرکز کتاب بر دو شکل رقابت های سرزمینی یا مکانی و رقابت های موقعیتی می باشد، هرچند که در عمل رقابت های استراتژیک ممکن است ماهیتی فراتر از این دو شکل داشته باشند. به

عنوان مثال، ممکن است رقابت طرف ها شکل ایدئولوژیکی داشته باشد. اما از آنجا که اکثر رقابت های استراتژیک دو شکل مکانی (Spatial) و موقعیتی (Positional) داشته اند تمرکز بر آنهاست نزاع های مکانی عمدتاً بین کشورهای همسایه رخ می دهند. مردم و حکومت ها ارزش زیادی برای سرزمین قایلند به طوری که برای حفظ یا کسب آن حاضرند هزینه های جانی و مالی زیادی بپردازند. سرزمین دربردارنده مزیت هایی چون منابع کمیاب، جمعیت، موقعیت های استراتژیک، بازارها و سمبل های ملی است. اختلافات سرزمینی باعث می شود زمینه مناسبی برای نمایش توانمندی های نظامی و جنگ فراهم کرد. اما در نزاع های موقعیتی آنچه در کانون رقابت و نزاع قرار دارد، موقعیت قدرت است. به عنوان مثال، دولت قدرتمندی که نگران موقعیت قدرت خود است ممکن است برای اینکه دولت های دیگر را به پذیرش برتری موقعیتش وادارد، به اجبار نظامی متوسل شود. در اینجا قابلیت های نامتقارن بین یک قدرت عمده و طرف ضعیف تر زمینه ساز نزاع است. اما ممکن است دو طرف رقابت به لحاظ سطح قدرت نزدیک به هم باشند اما بر سر توسعه نفوذ و ارتقاء موقعیت قدرت با یکدیگر رقابت داشته باشند. در چنین موقعیتی رقبا بر سر سهم نسبی از نفوذ و اعمال قدرت بر دیگران در چارچوب یک سیستم یا زیرسیستم رقابت دارند. کسب پرستیژ یکی از اهداف عمده چنین رقابتی به حساب می آید. رقبا ممکن است هر دو در سطح سیستم بین الملل یا در سطح سیستم منطقه ای رقابت داشته باشند. همچنین ممکن است یکی از طرف ها، قدرت جهانی و طرف دیگر قدرت منطقه ای باشد.

تفکیک نزاع های مکانی از نزاع های موقعیتی به این معنا نیست که آنها هم پوشانی ندارند. ممکن است طرف های اختلاف سرزمینی، بر سر موقعیت هم رقابت داشته باشند. یعنی ممکن است مجموعه مرکبی از متغیرهای مکانی و موقعیتی، زمینه ساز رقابت و نزاع باشند. رقابت های مکانی در مقایسه با رقابت های موقعیتی بیشتر مستعد جنگ هستند. رقابت های موقعیتی احتمال کمتری برای تشدید تا سطح جنگ را دارند؛ اما اگر تشدید شدند، نزاع گستره بیشتری پیدا می کند و زمینه مناسب تری برای دخالت و شراکت دولت های دیگر فراهم می گردد. در مورد اینکه چرا دعواهای مکانی پتانسیل بیشتری برای تشدید تا سطح جنگ دارند توجه به چند نکته اهمیت دارد. نکته اول اینکه خود همسایه بودن، پتانسیل جنگ را تقویت می کند، چرا مدیریت یک جنگ با همسایه آسان تر به نظر می رسد. برای مثال، مشکلات لجستیکی کمتری در چنین جنگی وجود خواهد داشت. نکته دوم اینکه ممکن است طرف های نزاع در موقعیت قدرت مساوی یا متفاوتی باشند، اما از آنجا که حتی طرف ضعیف تر نیز به آسانی حاضر به فدا کردن سرزمین نیست. احتمال مصالحه کمتر می شود نکته سوم اینکه نزاع های مکانی مردم پتانسیل مناسب تری برای بسیج و حمایت از حکومت خود در برابر دیگران دارند. و نکته چهارم، تصمیم گیران ممکن است به دلایل مختلفی از جمله جلب مشروعیت یا انحراف افکار عمومی از مشکلات داخلی به مسایل دیگر از گزینه اقدام به جنگ استقبال کنند.

رقابت های استراتژیک عمدتاً بر سر اهداف ناهمساز حل و فصل نشده جریان دارند

چنان که قبلاً اشاره شد در رقابت های موقعیتی، طرف های نزاع ممکن از قابلیت های متقارن یا نامتقارن برخوردار باشد. در رقابت های موقعیتی احتمال تشدید نزاع تا سطح جنگ در شرایطی که طرف های دعوا قابلیت های نسبتاً برابری دارند بیشتر است. در شرایطی که فاصله محسوسی بین قابلیت های دو طرف وجود داشته باشد، طرف ضعیف انگیزه ای برای جنگ با طرف قوی ندارد و تمایل بیشتری به مماشات دارد. اما در صورت برابری یا تشابه بنیان های قابلیتی، نگرانی دو طرف از احتمال تقویت طرف دیگر بیشتر می گردد. در چنین وضعیتی، جنگ از شدت بالایی برخوردار

می گردد چرا که طرف ها با توجه به اینکه در مورد آینده جنگ نامطمئن هستند تلاش می کنند با ضربات هرچه سنگین تر، دشمن را به شکست وادارند. یکی از روش هایی که هر دو طرف جهت تقویت خود به آن میل دارند، جلب حمایت طرف های سوم است. دولت های دیگر نیز با توجه به تاثیرپذیری موقعیتشان از نتیجه جنگ موضع گیری می کنند. دولتی که در پی تبدیل شدن به قدرت هژمونیک منطقه ای یا جهانی است طبیعتاً موقعیت برخی دولت های دیگر را تهدید می کند. از این رو، آنها در چنین جنگی دخالت می کنند تا اوضاع را به نفع خود جهت دهند. در نزاع های مکانی معمولاً طرف های سوم چندان ذی نفع نیستند، اما در نزاع های موقعیتی معمولاً ذی نفع می باشند. بنابراین، جنگ های موقعیتی میل بیشتری به چندجانبه شدن دارند.

در درون هر رابطه رقابتی، مجموعه‌ای از اقدامات رقابتی انباشته شده و جریانی از نزاع را شکل می دهند

البته نویسندگان کتاب همواره تأکید می کنند که در بروز نزاع ها و جنگ ها، متغیرهای متنوعی ممکن است دخالت داشته باشند و محدود کردن متغیرها به ملاحظات سرزمینی یا موقعیتی حداقل در برخی شرایط ممکن است گمراه کننده باشد. از یک سو، ما تلاش داریم تبیین های خود را بر متغیرهای محدود و حمایت پذیر محدود کنیم. از سوی دیگر، با پیچیدگی واقعیت روابط بین الملل مواجهیم، به گونه ای که نمی توان روابط کلیه دولت ها را با قوانین مشخص و تثبیت شده ای توضیح داد. جان واسکوئز (۱۹۹۳) در تئوری جنگ خود ۱۱۸ پیشنهاد را ارائه می دهد که مجموعاً دربردارنده مجموعه ای از متغیرهای مهم دخیل در فرایند بالا گرفتن پدیده جنگ می باشند. ما نیز باید بحث خود را به گونه ای ارائه دهیم که تا حد امکان متغیرهای مهم دخیل در جنگ ها از جمله رقابت ها، بحران ها، اختلافات سرزمینی، مسایل موقعیتی، اتحادها، مسابقات تسلیحاتی، خصومت ها و سیاست های داخلی را دربرگیرد. اما از یک سو چنین کاری بسیار زمان بر است و با توجه به پویایی روابط بین الملل ممکن است انتظارات ما را برآورده نسازد. از این رو، بحث را بر متغیرهای مهمی متمرکز می کنیم که حداقل کسانی که می خواهند پژوهش بیشتری انجام دهند کارشان آسان تر شود.

پس از شناسایی مشکلات، ارائه راه حل ها اهمیت می یابد. آنچنان که بروس راست (۲۰۰۳) در چارچوب تحلیلی خود به فرایند درمان بیماری ها اشاره می کند، هر بیماری علت یا یک سری علل ریشه ای دارد که ممکن است به کمک برخی عوامل دیگر تشدید شود. اگر بیماری درمان پذیر باشد، عمل درمان نیز توسط ابزارهایی صورت می گیرد که سرکوب کننده بیماری هستند. حال در مورد نزاع های بین المللی نیز کار تئوریک ما این است که پس از شناسایی محرک ها و تسهیل کننده های نزاع، سرکوب گرهای آن را شناسایی کنیم. پس از اینکه متغیرهایی چون نزدیکی و همسایگی و نسبت نزدیک یا برابری قدرت را به عنوان محرک های عمده نزاع معرفی می کند، در مقابل، دموکراسی، فضای باز تجاری، وابستگی متقابل تجاری، عضویت مشترک در سازمان های بین المللی، و برقراری اتحاد را به عنوان سرکوب گرهای بالقوه نزاع توصیف می کند. اگرچه تئوری بروس راست، جالب و قابل پذیرش به نظر می رسد، اما نیاز به بررسی بیشتری دارد. محرک بودن یا سرکوب گر بودن عوامل در نهایت بستگی به این دارد که در شرایط مختلف چه ترکیبی از آنها مورد نیاز باشد. نکته دیگر اینکه محدود کردن یا مهار کردن نزاع، مقوله ای متفاوت از ریشه کن کردن نزاع می باشد.

نویسندگان کتاب در جمع بندی خود برآنند که دعواهای سرزمینی چنان که با رقابت های استراتژیک دو همسایه همراه شوند از مستعدترین شرایط برای تشدید نزاع تا سطح جنگ هستند. در یک بستر رقابتی، رهبران دولت ها گرایش بیشتری به بی اعتمادی و سوءظن به رقیب خود دارند و تهدید آن را جدی تلقی می کنند. در چنین بستر مسمومی ارزش نهایی سرزمین مورد اختلاف

نیز به بالا گرفتن میل دارد و مصالحه، اقدامی پرهزینه تلقی می شود. آشکار است که همه اختلافات سرزمینی صرف (چه بین رقبای همسایه و چه غیرهمسایه) به سطح نظامی شدن و جنگ نمی رسند. اینکه چرا اختلافات سرزمینی گاهی به جنگ ختم شده و گاهی به سطح جنگ نمی رسند بستگی به ترکیب حضور تسهیل کننده ها یا سرکوب گران نزاع دارد. علاوه بر رقابت ها و بدبینی های دولت ها، عوامل دیگری چون نسبت قابلیت ها اهمیت دارند؛ این معنی که هر چه قابلیت ها به برابری و تقارن نزدیک تر باشند، پتانسیل جنگ بیشتر می شود.

در مورد نقش سرکوب کنندگی دموکراسی، وابستگی متقابل اقتصادی، و توسعه اقتصادی نیز نکات متنوعی مطرح می باشند. اینکه هر یک از این متغیرها به تنهایی برای سرکوب نزاع کافی اند یا باید ترکیبی از آنها وجود داشته باشد؟ سؤالی است که پاسخ های متفاوتی به آن داده شده است. در حالی که برخی، صرف رژیم دموکراتیک را یک سرکوب کننده قوی تلقی می کنند. برخی آن را در ترکیب با بعضی متغیرهای دیگر کارا می دانند. گروهی ادعا می کنند که تجربه نشان داده است که دموکراسی بدون توسعه اقتصادی نمی تواند مانع تشدید نزاع شود. همچنین در حالی که بعضی تئوری ها بر اهمیت تعیین کننده توسعه اقتصادی در سرکوب نزاع تأکید دارد، در مقابل، کسانی هستند که توسعه صرف را زمینه ساز نزاع می دانند. تحلیل نویسندگان کتاب این است که توسعه با قوی تر کردن طرف ضعیف می تواند به عنوان تسهیل کننده نزاع عمل کند، اما اگر توسعه به پیوند خوردن مثبت مسایل طرف های اختلاف منجر شود و نفع آنها را در مصالحه یا حداقل عدم جنگ تعریف کند. اثر محدود کننده ای بر تشدید نزاع دارد. به عبارت دیگر، توسعه در کنار وابستگی متقابل کارآمدتر عمل می کند. در این کتاب اثر منفی دموکراسی و وابستگی متقابل اقتصادی بر تشدید نزاع صریحاً تأیید شده است؛ اما اثر توسعه اقتصادی، مشروط به شرط مذکور است. نویسندگان وزن مشخصی برای هر یک از متغیرها معین نکرده اند اما به طور کلی اثر سرکوب کننده آنها را پذیرفته اند.

در نهایت تصمیم گیران برای اینکه زمینه حل و فصل نزاع را تسهیل کرده و یا آن را سرکوب کنند باید روی دو راه حل عمده ای که در چارچوب صلح لیبرال ارائه شده، یعنی دموکراتیزاسیون و وابستگی متقابل توافق کنند. البته چنین پروژه ای به ویژه در کوتاه مدت ممکن است با محدودیت هایی مواجه باشد. به همین دلیل، باید در کنار راه حل های صلح لیبرال، به صورت واقع بینانه ای راه حل های سیاسی - نظامی را به منظور حل و فصل اختلافات سرزمینی و تخفیف و فرونشاندن رقابت های استراتژیک در دستور کار قرار دهند. البته واقعیت این است که سیاست گذاران نمی توانند هم زمان کلیه برنامه های حل و فصل اختلافات سرزمینی، تخفیف رقابت های استراتژیک، گسترش حق رأی و تقویت تجارت را در دستور کار قرار داده و به طرز موفقیت آمیزی عملی کنند. اینکه چرا چنین است پاسخ تئوریک مشخصی در این زمینه وجود ندارد. تصمیم گیران ممکن است برای مهار تشدید نزاع در استفاده از گزینه های حل و فصل اختلافات سرزمینی و تخفیف رقابت های استراتژیک موفق تر عمل کنند نکته دیگر اینکه همواره باید توجه داشت که همان طور که بیماری های مختلف درمان های مختلفی را می طلبند، راه حل های مذکور نیز برای هر نوع نزاعی مفید نیست. به عنوان مثال در آغاز قرن بیستم، وابستگی متقابل اقتصادی به طرز بی سابقه ای توسعه یافته بود. اما آن نتوانست مانع بروز جنگ جهانی اول شود؛ جنگی که در آن طرف های نزاع بر سر رهبری سیستم جهانی رقابت داشتند. راه حل های ارائه شده بیشتر مناسب نزاع هایی هستند که در آنها مسئله سرزمین مورد توجه می باشد.

ارزیابی

نویسندگان کتاب رقابت های استراتژیک در سیاست جهانی، تلاش کرده اند برخی از عوامل تشدید نزاع های بین المللی را که ممکن است از اختلافات اولیه شروع شده سپس شکل بحرانی به خود بگیرند و در نهایت به جنگ منجر شوند شناسایی و راه حل های مناسبی برای مهار آنها ارائه دهند. آنها روی دو شکل عمده رقابت های استراتژیک و نزاع های بین المللی یعنی مکانی و موقعیتی تمرکز کرده اند، هرچند که تأکیدشان در نهایت بیشتر به

سمت رقابت ها و نزاع های مکانی معطوف گردیده است. نزاع ها، اشکال متعددی دارند و در هر نزاعی نیز ممکن است متغیرهای متعددی دخیل باشند. بسیاری از نزاع ها نیز ممکن است در همان مراحل اولیه حل و فصل شوند. بنابراین نویسندگان روی اشکال نسبتاً شایع و در عین حال معضل وار نزاع های بین المللی که مستعد تشدید هستند تمرکز کرده و تلاش کرده اند راه حل هایی ارائه دهند که قابلیت عملیاتی شدن داشته باشند. از این جهت کتاب حاضر اثر ارزشمند و مفیدی برای علاقه مندان به مطالعه در زمینه مسایل امنیتی بالاخص جنگ و صلح و نیز سیاست گذاران و تصمیم گیران این حوزه تلقی می شود. شاید عمده ترین مزیت کتاب در پرهیز از کلی گویی و گرایش به تبیین هایی باشد که به مشکل گشایی میل دارند.

اما جا دارد چند نکته انتقادی را در زمینه مسایل شکلی و محتوایی کتاب مورد توجه قرار دهیم. کتاب حاوی نکاتی است که در فصول مختلف به انحاء مختلف تکرار شده اند. از این رو، به نظر می رسد محتویات کتاب را می شد در حجمی بسیار کمتر از حجم فعلی تنظیم کرد. انسجام و نظم تحلیلی مشخصی در کتاب وجود ندارد. خواننده به ویژه در مطالعه اولیه چنین برداشت می کند که نویسندگان پراکنده گویی کرده اند. بعضاً به مباحثی گریز زده شده است که ارتباط آنها با بحث اصلی به صورت دقیق مشخص نیست. البته شاید برای نویسندگان که بر مباحث کتاب مسلط هستند چنین انتقاداتی پذیرفتنی نباشد. اما باید تأکید کرد که فهم یک نکته یک چیز است و بیان دقیق، منظم و رسای آن چیز دیگری است. به ویژه اگر سیاست گذاران و تصمیم گیران دولتی را مخاطب کتاب بدانیم، اهمیت این مسئله آشکارتر می گردد. بحث های علمی تا جایی که ممکن است باید خلاصه و در عین حال شفاف باشند. در غیر این صورت میل مخاطبان به مطالعه آنها تنزل می یابد و مقصود اصلی برآورده نمی شود و تأثیرگذاری مورد انتظار حاصل نمی شود.

به لحاظ محتوایی، اگرچه کتاب به نوعی مدعی نوآوری تحلیلی جدیدی است، اما برای کسانی که تا حد متعارفی بر تئوری های سیاست و امنیت بین الملل احاطه دارند چنین به نظر نمی رسد. راه حل هایی که در نهایت برای مهار نزاع ارائه شده به طور واضح تری نشان می دهد که کتاب صحبت جدیدی عرضه نکرده است. نویسندگان تلاش کرده اند تحلیل ها و راهکارهای رئالیستی و لیبرالیستی را به نحوی تلفیق کنند و در این راستا از نظرات کسانی چون بروس راست بهره گرفته اند اما نقدهایی که بر تئوری راست وارد است همچنان باقیست. زمانی که ریشه جنگ را در رقابت های استراتژیک بدانیم نمی توانیم از دموکراتیزاسیون به عنوان راه حل استفاده کنیم چرا که در تئوری صلح دموکراتیک، ریشه اصلی جنگ ها به رژیم های غیردموکراتیک نسبت داده شده است. البته راه حل های مهار نزاع صرفاً به دموکراتیزاسیون محدود نشده است و در کنار آن ساز و کارهایی چون حل و فصل اختلافات سرزمینی، تخفیف رقابت های استراتژیک و توسعه تجارت بین الملل برای ایجاد وابستگی متقابل اقتصادی مورد توجه قرار گرفته اند. اما همچنان که در خود کتاب تصریح شده پی گیری این راهکارها در یک زمان واحد میسر نیست. بعلاوه اگرچه نویسندگان تلاش کرده اند از کلی گویی بپرهیزند اما با توصیه تصمیم گیران به تشویق دموکراتیزاسیون و وابستگی متقابل به نوعی کلی گویی کرده اند. دموکراسی و وابستگی متقابل پروژه هایی نیستند که صرفاً با توصیه تصمیم گیران عملی شوند. تصمیم گیران ممکن است منافع بنیادین خود را در فضای سیاسی و اقتصادی بسته تعریف کنند. بعلاوه جا افتاده دموکراسی و اقتصاد باز در یک کشور پروژه ای تدریجی اند که مستلزم هماهنگی ها و همکاری های مستمر دولت و فعالان غیردولتی می باشند.

در مجموع به رغم کلیه انتقاداتی که ممکن است بر کتاب وارد باشد، می توان گفت از متون ارزشمندی است که مطالعه آن می تواند فهم و احاطه خواننده بر موضوع را عمیق تر سازد. داده های کتاب به خصوص برای محققان مسایل جنگ مفید می باشد. اگر گذشته را چراغی برای آینده تلقی کنیم، این کتاب با بررسی میزان قابل ملاحظه ای از رقابت های استراتژیک و نزاع های بین المللی سده های ۱۹ و ۲۰، درس های ارزشمندی ارائه کرده است و به همین جهت مطالعه آن برای محققان و تصمیم گیران امور امنیتی - دفاعی توصیه می شود.